

ماهیت، عوامل و آثار قساوت قلب از دیدگاه قرآن / طیبه دهقان پور

چکیده

این مقاله به بررسی ماهیت، عوامل و آثار قساوت قلب از دیدگاه قرآن و سنت می‌پردازد. هدف از این بررسی، آگاهی و شناخت علت‌های قساوت قلب و یافتن راه‌های مناسب برای درمان این رذیله اخلاقی و اصلاح و تغییر درست رفتار مبتنی بر اصلاح و تغییر حالت‌های قلبی است. قلب به عنوان حقیقت انسان که درک‌کننده، دانا و آگاه است، فرمانده وجودی و کنترل‌کننده اعضا و جوارح و همچنین اعمال و رفتار آدمی و مرکز هدایت، رشد، کمال و سلامت اوست. بنابراین، با حفظ شئون فطری و ذاتی و درستی بینش‌ها و گرایش‌ها، زمینه برای نفوذ و بروز رذایل اخلاقی، از جمله قساوت قلب مسدود و در صورت بروز هر گونه آفت در قلب، با آگاهی و شناخت و برگزیدن راه درست، درمان خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: قلب و قساوت قلب.

مقدمه

یکی از اموری که در مسئله هدایت و نیز تعلیم و تربیت انسانی نقش دارد، «معرفت، ادراک، حالت‌ها، احساس‌ها و عواطف» است. قلب، به عنوان مرکز هدایت، رشد و کمال انسان، زمانی که «ادراک و احساس‌ها» از آن گرفته شود، راه ورود فضایل و خصلت‌های نیکو بسته، زمینه انحراف و پدیداری رذایل آماده و در یک نتیجه‌گیری کلی، باعث عدم رشد و هدایت در انسان می‌شود و این همان چیزی است که در اصطلاح قرآن، به «قساوت قلب» تعبیر شده است. بنابراین، بررسی و شناخت نسبت به حقیقت قلب و اینکه ماهیت قساوت قلب و علت‌ها و آثار آن از دیدگاه قرآن و روایات چه می‌تواند باشد که در نتیجه آن، گزینش راه صلاح و تغییر در حالت‌های قلبی برای اصلاح رفتار حاصل شود، ضرورت و اهمیت بسزایی دارد. در این راستا، کتب اخلاقی و عرفانی، میراث ارزشمندی در کنار آیات و روایات معصومین -علیهم السلام- در شناسایی این راه هستند.

البته گاهی در طول روز، تمایل‌ها، اراده‌ها و انگیزه‌ها بر اثر عوامل متعدد تغییرهای کلی پیدا می‌کنند، مثلاً شرکت در عزای امام حسین -علیه السلام- و احساس صفای باطنی در خود و مانند اینها. چنین مشاهدیهایی باعث ایجاد این سؤال در ذهن است که عامل اصلی تغییر رفتار انسان چیست؟ این فرضیه که باید چیزی در درون انسان بر سرتاسر وجودش حاکم باشد که اگر آن چیز تغییر نماید، انسان و همه اعمال و رفتارش تغییر خواهد کرد، تقویت می‌شود.

آیات متعددی از قرآن مجید و نیز روایات معصومین -علیهم السلام- نشان‌دهنده این است که «قلب»، مرکز تغییر و تحول انسان می‌باشد؛ بنابراین، هر گونه اصلاح و تغییر در رفتار مشروط به اصلاح و تغییر در قلب است.

معنای لغوی قلب

قلب به معنای دگرگونی و چیزی را از رویی به روی دیگر کردن (راغب اصفهانی، بی تا، ص ۴۲۶؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۷۱؛ ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ص ۱۴۴) و تحول مطلق در امور مادی یا معنوی، زمانی یا مکانی در حالت صفت و در موضوع را گویند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ص ۳۰۳) و از آن جهت بر قلب انسان اطلاق می شود که تقلب و دگرگونی آن بسیار است (راغب اصفهانی، بی تا، ص ۴۲۶) و هیچ یک از اعضای بدن در دگرگونی بالاصالة شبیه آن نیستند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ص ۳۰۴). حضرت رسول اکرم -صلی الله علیه و آله و سلم- می فرماید: «انما مثل القلب مثل ریشه بالفلاة تعلقت فی اصل شجرة تقلبها الريح ظهر البطن؛ حکایت دل، حکایت پری است که در یک دشت به بیخ درختی آویخته شده و باد آن را زیر و رو می کند» (احسان بخش، ۱۳۷۷، ص ۱۰۳). در حقیقت، قلب را از این جهت قلب نامیده اند که منقلب و دگرگون می شود. وجه خالص شیء را نیز قلب می گویند (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۷۱؛ طریحی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۴۸).

در واقع، قلب بر دو معنا اطلاق می شود: یکی، آن عضو صنوبری شکل که در جانب چپ سینه قرار دارد و خون از آن به همه اعضای بدن فرستاده شده، سپس به سوی آن باز می گردد و با آن جریان، حرکت و حیات در موجود حاصل می شود و در واقع، ریاست مملکت بدن را بر عهده دارد و روح به آن متعلق است و با توقف آن، زندگی متوقف می شود. پس قلب مادی ظاهری این عضو بدنی است که منبع حیات و حرکت است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ص ۳۰۴) و در معنای دوم، لطیفه ای روحانی و ربانی است (طریحی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۴۸). این قلب روحانی باطنی، روح مجردی است که به این قلب جسمانی متعلق است و این روح، همان نفس ناطقه ادراک کننده است که حقیقت آدمی به شمار می رود و تمامی قوا و صفات از آن نشأت می گیرد، همان گونه که حیات اعضای بدن از قلب جسمانی قوام می گیرد (مصطفوی، ۱۳۶۸، ص ۳۰۴).

در عرف قرآن، گاه قلب بر روح (نفس) صدر و نیز عقل دلالت دارد. ^۱ قلب در استعمال اخص از فؤاد است (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ص ۱۴۵؛ طریحی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۴۷).

راه شناخت حقیقت قلب در قرآن

استاد مصباح یزدی، تنها راهی را که برای شناختن معنای قلب در قرآن بیان می دارد، این است: «در قرآن جستجو کرده تا ببینیم چه کارهایی به قلب نسبت داده شده و چه آثاری دارد تا از راه مطالعه آثارش قلب را بشناسیم» (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۲۴۷). هنگامی که ما با چنین دیدی به موارد کاربرد واژه قلب در قرآن می پردازیم، در می یابیم که حالت های گوناگون و صفت های مختلفی به قلب و فؤاد نسبت داده شده است که مهم ترین آنها عبارت است از:

۱. یکی از آثاری که به قلب نسبت داده شده، «ادراک»، اعم از ادراک حصولی و حضوری است که با تعابیر مختلف در قرآن مجید آمده است، از جمله عقل (حج، ۴۶)، فهم و تدبر (محمد، ۲۴) فهمیدن و درک کردن از شئون قلب و به تعبیر دیگری، «فؤاد» است.

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا...»؛ به تحقیق آفریدیم برای جهنم بسیاری از جن و انس را که دل داشتند، ولی با آن نمی فهمیدند...» (اعراف، ۱۷۹). در این آیه، به کسانی که دل دارند، ولی نمی فهمند، اعتراض می شود که نشانگر این است که دل برای فهمیدن است.

از این گذشته، قرآن پیوسته دل را خواه به لفظ «قلب» یا به لفظ «فؤاد» در ردیف ابزار دیگر، ادراکی محسوسی، مانند سمع و بصر به شمار آورده است. مانند: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا...» (همان). در این آیه، که باز هم قلب در ردیف چشم و گوش، به عنوان یکی از آلات و ادوات ادراک قرار داده شده است.^۱

همچنین نوع دیگری از ادراک، به نام وحی داریم که ماهیت آن برای ما شناخته شده نیست و تلقی وحی، یعنی همین ادراک پیچیده و مرموز نیز در قرآن کریم به قلب نسبت داده شده است. در این مورد هم آمده که خدای متعال، قرآن کریم را بر قلب پیامبر نازل کرده است، با تعبیری مانند: «نَزَّلَ بِهِ الرُّوحَ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ؛ روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرد تا از اندازکنندگان باشی» (شعراء، ۱۹۳-۱۹۴)؛ بنابراین، تلقی وحی نیز کار قلب است که در مورد پیامبران مصداق می یابد.

در مجموع، اینکه هم ادراک حصولی کار قلب است که به وسیله تعقل، تفقه و تدبر انجام می گیرد و هم ادراک حضوری و به عبارتی، رؤیت حضوری و هم تلقی وحی نیز کاری است که به قلب مربوط می شود. خلاصه اینکه، ادراک به مفهوم گسترده آن، اعم از حصولی و حضوری و عادی و غیر عادی، کاری مربوط به قلب است و صفتی می باشد که با تعابیر مختلف به قلب نسبت داده می شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۲۵۳).

۲. قلب غلیظ می شود و سخت تر از سنگ می گردد: «...وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...» (آل عمران، ۱۵۹) و نیز: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً...» (بقره، ۷۴).

۳. قلب مریض می شود، نه فقط از لحاظ طبیعی، بلکه از لحاظ عدم استقرار ایمان و بودن هواهای شیطانی در آن: «...فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ...» (احزاب، ۳۲).

۴. قلب در اثر اعمال بد زنگ می زند و تیره می شود: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطففین، ۱۴).

۵. قلب مهر زده می شود و چیزی نمی فهمد: «...خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ...» (بقره، ۷).

۶. قلب محل ترس و خوف است: «سَنَلْقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ...» (آل عمران، ۱۵۱).

۷. قلب گناهکار می شود: «...وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ...» (بقره، ۲۸۳).

۸. قلب مخزن رأفت، رحمت، اطمینان و سکینه است: «وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً...» (مجادید، ۲۷)، «إِلَّا مَنْ

أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (شعراء، ۸۹) و «وَلَكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي» (بقره، ۲۶۰).

۹. آیاتی که در رابطه با «صدر» بیان شده است: «أَلَمْ تَشْرَحْ لَكَ صَدْرِي» (انشراح، ۱)، ظاهراً منظور قلب است و

به اعتبار آنکه قلب در سینه است، به ملاحظه حال و محل، صدر آمده است (قرشی، بی تا، ص ۲۵ و ۲۶).

۱۰. از جمله چیزهایی که به قلب نسبت داده می شود و در ردیف آثار قلب به شمار می رود، حالت های انفعالی و

به تعبیر دیگر، احساس های باطنی است. قرآن با تعابیر مختلف، این حالت ها را به قلب نسبت داده است که در ادامه به آن اشاره می شود:

ترس (انفال، ۲)؛ رعب (آل عمران، ۱۵۱)؛ اضطراب (نازعات، ۸)؛ حسرت (آل عمران، ۱۵۶)؛ قساوت و غلظت (زمر، ۲۲)؛ لینت و نرم‌خویی (آل عمران، ۱۵۹)؛ خشوع، لینت، رأفت، رحمت و اخبات (حج، ۵۴)؛ غفلت (کهف، ۲۸)؛ ذکر، توجه، انابه، قصد و عمد (بقره، ۲۲۵)؛ اطمینان، سکینه و تثبیت (بقره، ۲۶۰)؛ ایمان و تقوی (احزاب، ۳۲)؛ طمع (احزاب، ۳۲)؛ زیغ (توبه، ۱۱۷)؛ اشمئزاز (زمر، ۴۵)؛ صغو و لهو (تحریم، ۴)؛ اباء، انکار، کذب و نفاق (نجم، ۱۱)؛ حمیت (فتح، ۲۶)؛ فرع (سبأ، ۲۳)؛ طهارت و امتحان (حجرات، ۳)؛ سلامت و مرض (بقره، ۱۰)؛ شوق و تمایل (ابراهیم، ۳۷)؛ الفت و انس (انفال، ۶۳).

با توجه به صفات و امور متنوع که در قرآن به قلب نسبت داده شده است، می‌توان نتیجه گرفت که اصطلاح قلب در قرآن با قلب مادی کاملاً متفاوت است و قلب در هیچ کجای قرآن به معنای جسمانی آن به کار نرفته است (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۲۶۳)؛ چرا که اصولاً هیچ یک از این کارها را نمی‌توان به اندام بدنی نسبت داد؛ بنابراین، «قلب به اصطلاح قرآن»، موجودی است که این گونه کارها را انجام می‌دهد: درک می‌کند، می‌اندیشد، تصمیم می‌گیرد و مانند اینها.

بنابراین، منظور از قلب، همان روح و نفس انسانی است که می‌تواند منشأ همه صفات عالی و ویژگی‌های انسانی باشد، چنان که می‌تواند منشأ سقوط انسان و رذایل انسانی باشد و شاید بتوان این حقیقت را ادعا کرد که هیچ بعدی از ابعاد نفس انسانی و صفتی از صفات و یا کاری از کارهای روح انسانی را نمی‌توان یافت که قابل استناد به قلب نباشد. البته این درست است که می‌توان گفت: روح منشأ حیات است و موجود به وسیله روح، زنده می‌شود؛ ولی نمی‌توان گفت که قلب منشأ حیات است؛ اما اگر حیات را به معنای حیات انسانی در نظر بگیریم؛^۱ در این صورت، می‌توانیم آن را به قلب هم نسبت بدهیم؛ چرا که حیات انسانی در حقیقت جز همین صفات عالی و ویژگی‌ها و برجستگی‌هایی که سرچشمه و جایگاه همه آنها قلب است، چیز دیگری نخواهد بود، مگر اینکه بگوییم انسان یک روح بیشتر ندارد که هم منشأ زندگی نباتی، هم منشأ زندگی حیوانی و هم منشأ زندگی انسانی وی می‌باشد. بنابراین، یک روح کامل دارد که علاوه بر اینکه منشأ حیات و زندگی حیوانی و نباتی است، منشأ خصوصیت‌ها، ویژگی‌ها و خصلت‌های انسانی هم می‌شود که اگر چنین باشد، ناگزیر قلب تنها یکی از ابعاد روح انسان خواهد بود که آن مرحله از روح انسانی است که منشأ صفات، ویژگی‌ها و خصلت‌های انسانی است. در این صورت می‌توان گفت: روح منشأ حیات و زندگی حیوانی و نباتی است؛ ولی به «قلب» به اصطلاح قرآنی آن چنین نسبتی نمی‌توان داد (همان، ص ۲۶۴).

با توجه به مطالب گفته شده، می‌توان در یک نتیجه‌گیری کلی، خصوصیت‌های قلب را بر سه دسته کلی تقسیم کرد: یک دسته به صورت نفی یا اثباتی به انواع مختلف شناخت مربوط می‌شود. دسته دوم که به بعد گرایش مربوط می‌شود و میل‌های متنوع و گوناگون را بیان می‌کند و دسته سوم آن، خصوصیت‌هایی است که به قصد، اراده و نیت ارتباط دارد (همان، ص ۲۶۶).

پس از آشنایی با مفهوم قلب و راه شناخت آن و بیان خصوصیت‌ها و حالت‌های گوناگونش، این سؤال مطرح می‌شود که تأثیر این حالت‌ها در بروز افعال و رفتارهای مختلف انسان به چه صورت است؟ به عبارت دیگر، تأثیر حالت‌های گوناگون قلب در امر تربیت (یا حکمت عملی) چگونه خواهد بود؟ قبل از پاسخ به این پرسش، بیان مقدمه‌ای برای ورود به بحث لازم است.

تأثیر معرفت در افعال آدمی

افعالی که انسان در ارتباط با خدای متعال انجام می‌دهد و نیز حالت‌هایی که در همین رابطه در روان انسان پدید می‌آید، از معرفتی است که نسبت به خدای متعال دارد؛ یعنی به دنبال خداشناسی، حالت‌ها، توجه‌ها و کیفیات نفسانی خاصی در انسان پدید می‌آید که به ضرورت این حالت‌های مخصوص و توجه‌هایی که نسبت به صفات الهی می‌یابد، در چهارچوب شرایط خاص خارجی، افعالی را انجام خواهد داد. معرفتی که انسان نسبت به خدای متعال پیدا می‌کند، به تناسب عمق و کمال خود معرفت و مقدار توجهی که انسان نسبت به معرفت خویش پیدا می‌کند، حالت‌های خاصی در انسان به وجود می‌آورد که به لحاظ مقدماتش اختیاری است و می‌تواند مورد امر و نهی اخلاقی قرار بگیرد و دارای ارزش اخلاقی باشد و این حالت‌ها نیز منشأ رفتارهای ویژه‌ای در انسان خواهند شد. در واقع، سرچشمه‌های فطری در روح انسان وجود دارد که به صورت احساس‌ها، عواطف و کیفیات نفسانی تبلور می‌یابد. به طور کلی، این حالت‌ها و احساس‌ها جنبه ادراکی دارد؛ یعنی حقیقت آنها، یک حقیقت ادراکی است و نیز متأثر و معلول علم معرفت انسان است؛ به عبارت دقیق‌تر، علم مایه‌های فطری را فعلیت و جهت می‌دهد و فطرت انسان و ابعاد فطری او را برمی‌انگیزد. آیات و روایات نیز احیاناً در مواردی تأثیر معرفت در ایجاد این حالت‌ها را مورد توجه قرار داده، که بیانگر رابطه محکمی میان معرفت از یک سو و حالت‌های نفسانی از سوی دیگر است.

در همین جا توجه به این نکته نیز لازم است که تأثیر معرفت در پیدایش حالت‌های بیان شده، نامبرده به صورت علت تامه نیست؛ چرا که ممکن است معرفت به معنای تصدیق ذهن و درک یقینی و قطعی و عقل بدون احتمال خلاف وجود داشته باشد؛ ولی در برانگیختن این حالت‌ها و به دنبالش در تنظیم رفتار انسان اثری نداشته باشد، یعنی تأثیر آن، به وجود شرایط دیگر در کنار وجود علم و معرفت، مشروط و مربوط می‌شود؛ بنابراین، تأثیر معرفت در حد تأثیر علت جزئی خواهد بود. این حالت‌های قلبی که به طور کلی به احساس و عواطف و گاهی به اسم‌های دیگری معروف است، به قلب از آن جهت نسبت داده می‌شود که مرکز احساس‌ها و عواطف است. در بحث مربوط به قلب بیان شد که قلب، همان روح انسانی است، از آن جهت که قوه شناخت حصولی و حضوری و احساس‌ها و عواطف خاصی دارد. باید توجه داشت که گاهی وجود یک معرفت و ادراک، قلب را چنان برمی‌انگیزاند که حالتی متناسب با آن معرفت پیدا می‌کند؛ ولی گاهی چنین آمادگی‌ای وجود نداشته و با وجود همان علم و معرفت، آن حالت و احساس خاص را پیدا نمی‌کند. در چنین وضعی، آن قلب را «قسی» و این انحرافی را که در آن به وجود آمده، «قساوت» می‌نامند، چنان که انحراف در بعد شناختی قلب را «زیغ» گویند (همان، ص ۳۴۳).

قساوت

واژه «قسوت» و مشتقاتش در شش آیه از قرآن و بسیاری از احادیث، روایات و ادعیه به چشم می‌خورد.

معنای قسوة در لغت

۱. در کتاب العین آمده است: «قسو: القسوة: الصلابة فی کل شیء...» (فراهیدی، ۱۴۱۰، ص ۱۸۹).

۲. در لسان العرب آمده است: «قسوة، به معنی صلابت هر چیزی است. حجر قاس: به معنی سنگ سخت است. قساوت: به معنی زمینی که چیزی از خود نمی‌رویاند». در نظر برخی از اهل سنت: «به معنی غلظت است و قساوت در قلب به معنی رفتن نرمی، رحمت و خشوع از دل است» (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ص ۱۸۱).

۳. در تفسیر المیزان آمده است: «وقتی قسوة در خصوص قلب استعمال می‌شود، معنی صلابت و سختی را می‌دهد و به منزله صلابت سنگ است» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۰۳).

۴. طبرسی نوشته است: «...وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً...»، قاسی بودن دل‌های آنان؛ یعنی پست و فاسد بودن آن، مثل درهم‌های قلب [تقلبی]. این معنی بازگشت به خشکی، عدم نرمی و لطافت دل‌ها می‌کند. آنچه بیان شد، برگزیده‌ای از خلاصه گفتار اهل لغت و مفسران در خصوص معنای لغوی واژه قساوت بود.

قساوت در اصطلاح

قساوت، به دل‌هایی که در برابر نور حق و هدایت، انعطافی از خود نشان نمی‌دهند و نرم و تسلیم نمی‌گردند و نور هدایت در آن نفوذ نمی‌کند، گفته می‌شود و همچنین به دل‌هایی که از مشاهده مناظر رقت‌آور و از شنیدن سخنانی که معمولاً شنونده را متأثر می‌کند، متأثر نمی‌شود، «قلب‌های قاسیه یا قساوت‌مند» گفته می‌شود. در فارسی از آن به سنگدلی تعبیر می‌شود (همان، ج ۷، ص ۹۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ص ۴۲۵) که در مقابل آن نرم‌دلی و شرح صدر است. دلیل اینکه شرح صدر در مقابل قساوت قلب است، آن است که فردی که شرح صدر دارد، حق را قبول می‌کند؛ ولی فردی که قساوت دارد، حق را قبول نمی‌کند.^۱

مراتب قساوت

در تفسیر تسنیم، ذیل مطلب «مراتب مختوم شدن دل» آمده است: «واژگونی [قساوت] دل از آلودگی به مکروه‌ها آغاز می‌شود و به گناهان صغیره و سپس به کبیره می‌رسد و از اکبر کبائر که کفر به خداست سر بر می‌آورد. عیار سنجش این بیماری در قلب نیز مقدار بی‌توجهی انسان به فهم آیات الهی یا انزجار از آنهاست» (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۲۳۴).

با نگرشی عمیق در احوال آدمیان در می‌یابیم که «انسان‌ها در پذیرش حق و درک مطالب و خودجوشی یکسان نیستند، بعضی با یک اشاره لطیف یا یک کلام کوتاه حقیقت را به خوبی درک می‌کنند، یک تذکر آنها را بیدار می‌سازد و یک موعظه و نصیحت در روح آنها طوفانی به پا می‌کند؛ در حالی که بعضی دیگر شدیدترین خطابه‌ها و گویاترین دلایل و نیرومندترین اندرز و مواعظ در وجودشان کمترین اثری نمی‌گذارد» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ص ۴۲۶).

بنابراین، به هر میزان که دل آدمی به زنگار گناه آلوده گردد، قساوت گرفته است و به همان اندازه هم از فهم آیات الهی محروم می‌شود. مراتب قساوت بر اساس آیات و قرآن، عبارت است از:

لذت نبردن از مناجات،^۲ سنگینی عبادت،^۳ بی‌تفاوتی در برابر گناه،^۴ تکذیب آیات خدا.^۵

موجبات قساوت قلب از نگاه آیات و روایات^۱

در جهان‌بینی الهی، جهان یک واژه زنده و باشعور است؛ اعمال و افعال بشر حساب و عکس‌العمل دارد؛ خوب و بد در مقیاس جهان بی تفاوت نیست؛ اعمال خوب و بد بشر با عکس‌العمل‌هایی از جهان رو به رو می‌شود که احیاناً در دوره زندگی و حیات خود فرد به او می‌رسد.

به طور کلی، گناه و طاعت، توبه و پرده‌داری، عدل و ظلم، نیکوکاری و بدکاری، دعا و نفرین و امثال اینها از اموری است که در سرنوشت بشر از نظر عمر، سلامت و روزی مؤثر می‌باشد. امام صادق -علیه السلام- می‌فرمود: «من یموت بالذنوب اکثر ممن یموت بالاجال و من یعیش بالاحسان اکثر ممن یعیش بالاعمار؛ عدد کسانی که به سبب نیکوکاری زندگی طولانی می‌کنند، از کسانی که با عمر اصلی خود زندگی می‌کنند افزون است» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۱۴۰).

بنابراین، اگر اموری حرام بوده و گناه شمرده شود، چنین حرمتی به اسباب و عواملی که مقدمه و علت تقویت آن است، نیز سرایت می‌کند. پس بر هر انسان عاقلی لازم است که مقدمات و علل گناهان و مهلکات را بشناسد و با دوری از آنها از افتادن در دامشان رهایی یابد. یکی از این گناهان، قساوت قلب است که برای فرار از دام آن باید علل و عوامل مؤثر بر آن را شناخت که این عوامل بسیار است و در اینجا به عواملی چند اشاره می‌شود:

موضع‌گیری در برابر انبیاء،^۱ جدایی و دوری از مکتب وحی،^۲ پیمان شکنی با خدا،^۳ نفاق،^۴ غفلت از یاد خدا،^۵ اصرار بر گناه،^۶ طول امل (آرزو)،^۷ زیادی مال و ثروت

فراوان،^۱ شقاوت،^۲ زیاده‌گویی،^۳ غنا و موسیقی،^۴ پرخوری و شکمبارگی،^۵ پرخواهی،^۶ حرص دنیا،^۷ امید به زندگی جاودانه،^۸ عدم شرکت در نماز جمعه (سه نوبت)،^۹ شکار، بیهوده‌شنوی، آمد و شد به درگاه سلاطین،^{۱۰} کفر،^{۱۱} زیاد هم‌نفسی با زنان،^{۱۲} (شاید بتوان گفت که منظور روایت، متصف شدن به خوی زنانگی و یا صرف بهره‌گیری شهوانی از ایشان باشد)، خونخواری،^۱ گوشته‌خواری،^۲ شرابخواری،^۳ هم‌دنیا،^۴ خاک بر قبر خویشاوندان ریختن،^۵ نگاه کردن به بخیل،^۶ اهل عجب و ریا^۷ و غیره.

آثار قساوت قلب

افعال انسانی، چه قلبی باشد (مثل ایمان و کفر)، چه نفسی باشد (مثل اخلاق حمیده و رذیله) و چه جوارحی باشد (مثل افعال و اعمال)، هر کدام تأثیرهایی دارد، خوبش تأثیر خوب و بدش آثار بد و با تحقق فعل اثر می‌بخشند (طیب، ۱۳۷۸، ص ۷۸). قساوت نیز همچون سایر اعمال، آثاری از خود به جا می‌گذارد که در بیشتر مسائل غیر قابل جبران است و باطن آدمی را به نابودی و فساد می‌کشاند و برونش را به انسانی جنایت پیشه تبدیل می‌کند. در این بخش سعی شده است که به برخی از آثار آن اشاره شود:

فراموشی عظمت پروردگار و عبرت نگرفتن،^۱ خالی شدن قلب از محبت اولیاءالله،^۲ بی‌باکی از خدا،^۳ تزیین معاصی توسط شیطان،^۴ تضرع نکردن به درگاه خدا هنگام ابتلا،^۵ تحریف دین،^۶ لذت نبردن از عبادت،^۷ دوری از خدا،^۸ دوری از پیامبر،^۹ دوری از مردم،^{۱۰} مستجاب نشدن دعا،^۱ خشک شدن اشک‌ها^۲ و غیره.

کیفیت درمان قساوت قلب

شهید آیت الله دستغیب در درمان قساوت قلب این چنین بیان می‌دارد: «اول باید سعی کند در ترک اموری [موجبات قساوت قلب] که از روایات ذکر گردید و بعد عمل کند، به آنچه در روایات برای درمان قساوت ذکر شده است». اگر در ترک این امور، به اثر خوب و بد ترک آنها توجه کند و تلاش کند، می‌تواند به آسانی آنها را ترک کند، جز حجاب آرزوهای نفسانی که نجات از آنها بسیار دشوار است و اما در انجام اموری که در روایات به طور خاص به عنوان درمان قساوت و دستیابی به لطافت و نرم‌دلی و رقت قلب بیان شده است، می‌توان به این موارد اشاره نمود:

پرهیز از غفلت و ذکر پروردگار،^۳ محبت به اولیای الهی،^۴ قرائت قرآن،^۵ حکمت،^۶ یاد مرگ،^۱ اقرار به گناه،^۲ حج،^۳ یتیم‌نوازی،^۴ اطعام و مهربانی با مساکین،^۵ خوردن حبوبات و میوه‌هایی که باعث نرمی دل گردیده (از جمله عدس، انجیر، نان جو، انگور سیاه، سرکه، زیتون، انار و غیره) و پرهیز از خوردن برخی خوراکی‌ها (از جمله زیاد خوردن گوشت)،^۶ عیادت مریض، تشییع جنازه، کفن برای مردگان خریدن، پرداخت بدهی مسلمانان^۷ و غیره.

نتیجه‌گیری

آنچه که حاصل و یافته این تحقیق است، به این شرح می‌باشد:

قلب به عنوان حقیقت انسان که درک‌کننده، دانا و آگاه است، فرمانده وجودی و کنترل‌کننده اعضاء و جوارح و بالطبع اعمال و رفتار آدمی و مرکز هدایت، رشد، کمال و سلامت اوست؛ بنابراین، با حفظ شئون فطری و ذاتی و درستی بینش‌ها و گرایش‌ها زمینه برای نفوذ و بروز رذایل اخلاقی، از جمله قساوت قلب مسدود و در صورت بروز هر گونه آفت در قلب، با آگاهی، شناخت و برگزیدن راه درست، درمان خواهد شد. همچنین قساوت قلب در آخر الزمان به دلیل وجود فاصله زمانی میان مردم و امام عصر(عج) یکی از مسائل مهمی است که حتماً باید مورد شناخت و معالجه قرار گیرد.

پینوشت:

۱. المیزان ذیل آیه «و لكن تعمی القلوب التی فی الصدور»، قلب را نفس مدرکه و روح دانسته و ظرف بودن صدر را برای قلب و همچنین نسبت تعقل را به قلب با آنکه برای روح است، مجاز دانسته و در ذیل آیه «و لكن یواخذکم بما کسبت قلوبکم» گفته: این از جمله شواهدی است که منظور از قلب، نفس و روح است، چون تفکر، تعقل، حب، بغض، خوف و امثال آن را گر چه ممکن است کسی به قلب نسبت دهد، به اعتقاد آنکه عضو مدرک در بدن همان قلب است، چنان که عوام عقیده دارند... ولی کسب و اکتساب جز به انسان نسبت داده نمی‌شود. به نظر صاحب قاموس قرآن، منظور از نفس و نفوس در بسیاری از آیات، باطن و درون انسان است که با قلب و صدر نیز می‌سازد (قرشی، بی‌تا، ص ۲۹).

۱. علاوه بر درک حصولی، در بعضی از آیات کریمه، ادراک حضوری به قلب نسبت داده شده که در مجموع دلالت بر این دارد که در واقع، قلب طوری خلق شده که بتواند ادراک حضوری داشته باشد و داشتن چنین درکی علامت صحت و سلامت قلب و نداشتن آن، دلیل بیماری است و این حقیقت را با تعابیر گوناگون بیان نموده است. از جمله: رؤیت (نجم، ۱۱-۱۳)، عمی و کوری (حج، ۴۶)، ختم بر دل یا طبع بر دل

(جائیه، ۲۳؛ اعراف، ۱۰۱)، قفل زدن بر دل (محمد، ۲۴) و نیز تعابیری مانند: «و ارتابت قلوبهم» (توبه، ۴۵) یا «بنواریبه فی قلوبهم» (توبه، ۱۱۰) یا «قلوبنا غلف» (بقره، ۸۸) و مانند اینها.

۱. آن چنان که خداوند می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا ادعاکم لما یحییکم؛ ای آنان که ایمان آورده‌اید! خدا و رسول خدا را اجابت کنید» (انفال، ۲۴).

۱. چنان که خداوند می‌فرماید: «انما یخشی الله من عباده العلماء» (فاطر، ۲۸)؛ علماء به لحاظ عالم بودنشان این گونه‌اند؛ یعنی این علم و معرفت آنهاست که حالت و کیفیت نفسانی خشیت الهی را در روانشان ایجاد می‌کند و چنان که در روایتی از حضرت رضا -علیه السلام- آمده است: «من کان بالله اعرف کان من الله اخوف؛ آن کس که به خدا داناتر باشد، او از وی ترسان‌تر خواهد بود» (مجلسی، ۱۴، ج ۷۰، ص ۳۹۳، ح ۶۴).

۱. امام خمینی (ره) در کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل، ذیل آیه ۲۲ سوره زمر چنین می‌فرماید: «در اینجا مقابل شرح که ملزوم قبول حق است، قساوت قلب را که ملزوم عدم قبول حق می‌باشد، قرار داده است و پس از این آیه [آیه ۲۳] لینت و رقت قلب را که مقابل حقیقی قساوت است، بیان داشته است.» (خمینی، ۱۳۸۰، ص ۲۳۸).

۲. «...وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَرْهُونَ» (توبه، ۵۴).

۳. «و إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (زمر،

۴. أبو علی الأشعری عن محمد بن سالم عن احمد بن نصر عن عمرو بن نعمان الجعفی قال کان لأبی عبد الله صديق لا یکاد یفارقه إذا ذهب مکانا فبینما هو یمشی معه فی الحداءین و معه غلام له سندی یمشی خلفهما إذا التفت الرجل یرید غلامه ثلاث مرات فلم یره فلما نظر فی الرابعة قال یا ابن الفاعلة این کنت قال فرجع أبو عبد الله یدیه فصک بها جبهة نفسه ثم قال سبحان الله تقذف أمه قد کنت أری أن لک ورعا فإذا لیس لک ورع ففعل جعلت فداک إن أمه سندیه مشرکة فقال أ ما علمت أن لكل أمه نکاحا تنح عنی قال فما رأیته یمشی معه حتی فرق الموت بینهما (کلینی، بی تا، ج ۳۲۴، ص ۳۲۴).

۵. «ثم کان عاقبة الذین أسوأ السوای أن کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزءون» (روم، ۱۰). دلیل اینکه چرا آیات الهی را تکذیب می‌کنند، خداوند در قرآن کریم چنین می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَ بُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَ مَنْ يَشَأِ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (انعام، ۳۹).

۱. در نگاهی باریک بینانه به روایات ائمه معصومین -علیهم السلام- این نکته به چشم می‌خورد که کثرتی که در باب روایات وارده از ناحیه معصومین -علیهم السلام- در مسئله «قساوت قلب» وجود دارد، در مسئله «زیغ قلب» نیست. شاید بتوان پاسخ این مسئله را در این نکته یافت که: (همان طور که قبلاً در بخش «حالت‌های قلب» ذکر شد) خصوصیت‌ها، حالت‌ها و احساس‌های قلب را می‌توان بر سه دسته کلی تقسیم کرد: یک دسته آنها که نفیاً یا اثباتاً به انواع مختلف شناخت مربوط می‌شوند. دوم آنها که به بعد گرایش مربوط شده و میل‌های متنوع و گوناگون را حاکی هستند و سوم آن خصوصیت‌هایی که به قصد و اراده و نیت ارتباط دارند.

برای درک بهتر موضوع به طرح ذیل توجه کنید:

برای تحقق یک فعل مراحل، زمینه‌ها و شرایطی لازم است که بدین گونه است:

تصور ذهنی تصدیق به فایده میل و انگیزه شوق اراده انجام فعل

در این نمودار، مرحله اول و دوم، بعد بینشی و معرفتی انسان را تشکیل می‌دهند (اینکه انسان در مرحله تصدیق به فایده با علم و آگاهی حکمی را نسبت به تصور و صورتی ذهنی حمل می‌کند)، اما از مرحله سوم که شروع بعد گرایشی و احساسی و بروز حالت‌ها و عواطف است، برخی از انسان‌ها دچار لغزش و انحراف می‌شوند و در نهایت، با وجود اینکه انسان علم و معرفت نسبت به فعلی داشته؛ اما به جهت خطا، لغزش و انحراف در بعد گرایشی خود فعلی و رفتاری نامطلوب را از خود نشان می‌دهد.

۱. مطالعه آیات مبارکه سوره بقره و تأمل در این آیات، روشن‌گر این حقیقت است که جدال با پیامبران الهی و موضع‌گیری در برابر آنها موجب قساوت قلب می‌شود. آنچه که از آیات قرآن درباره قوم لجاج و خودخواه بنی اسرائیل فهمیده می‌شود، این است که به دلیل مخالفت و موضع‌گیری در برابر حضرت موسی -علیه السلام- به مردمی سنگدل و سخت قلب تبدیل شدند، چنان که خدای سبحان در وصف ایشان فرمود: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...» (بقره، ۷۴)

۲. قرآن مجید دلیل خشوع قلب در برابر خدا را «ایمان و اعتقاد به توحید ذات اقدس الهی» و علت قساوت و سنگدلی انسان‌ها را «جدایی و دوری از مکتب وحی» و فاصله گرفتن از راه و شریعت پیامبران الهی معرفی می‌کند. این آیه شاهد و گویای این حقیقت است: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ» (حدید، ۲۶).

۳. خداوند می‌فرماید: «فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَنَسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَرَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (مائده، ۱۳).

۴. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ» (توبه، ۱۲۵). در این آیه، نفاق و صفات زشتی که لازمه آن است، به عنوان بیماری قلبی شمرده شده و باعث افزایش تیرگی‌های درونی می‌شود که قساوت قلب نیز یکی از آن امراض و ویژگی‌هاست. مؤید این مطلب حدیثی از امام صادق -علیه السلام- است که می‌فرماید: «چهار چیز علامت نفاق است: قساوت قلب، خشکی چشم، اصرار بر گناه، حرص دنیا» (عطار دی، ۱۳۷۸، ص ۴۲۲).

۵. خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ» (اعراف، ۱۷۹). در این رابطه، امام محمد باقر -علیه السلام- فرموده است که: «ایاک و الغفلة ففیها یكون قساوة القلب» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۵، ص ۱۶۴).

۶. خداوند می‌فرماید: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطففین، ۱۴). همچنین امیرالمؤمنین -علیه السلام- فرمود: «ما جفت الدموع الا لقسوة القلوب و ما قست القلوب الا لكثرة الذنوب» (محمدی ری شهری، ۱۳۷۷، ص ۵۰۴).

۷. عن علی بن عیسی قال: «فیما ناجی الله عزَّ و جلَّ به موسی -علیه السلام-: «یا موسی لا تطول فی الدنیا املک فیقسو قلبک و القاسی القلب منی بعید» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۰).

۱. امیرالمؤمنین -علیه السلام-: «ان كثرة المال مفسدة للدين مقساة للقلوب» (محمدی ری شهری، ۱۳۷۷، ص ۵۰۴).

۲. در روایت آمده است: «فی وصیة النبی (ص) لعلی ع یا علی اربع خصال من الشقاء جمود العین و قساوة القلب و بعد الامل و حب البقاء» (محدث عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۶، ص ۴۵).

۳. قال رسول الله -صلى الله عليه و آله و سلم- : «لا تكثروا الكلام بغير ذكر الله فان كثرة الكلام بغير ذكر الله قسوة القلب ان ابعد الناس من الله القلب القاسى» (محمدي رى شهرى، ۱۳۷۷، ص ۵۰۴).
۴. قال رسول الله -صلى الله عليه و آله و سلم- : «ثلاثة يقسين القلب: استماع اللهو، و طلب الصيد و اتيان باب السلطان» (همان).
۵. در روايت شريفه آمده است: «من كثر طعامه سقم بدنه و قسا قلبه» (مجلسى ۱۴۰۳، ج ۶۶، ص ۳۳۸).
۶. امام صادق -عليه السلام- فرمود: «ان فى كثرة آفات و ان كان على سبيل ما ذكرناه، و كثرة النوم يتولد من كثرة الشرب، و كثرة الشرب من كثرة الشبع، و هما يتقلان النفس عن الطاعة و يقسيان القلب عن التفكير و الخشوع (و الخضوع)...» (مصباح الشريعة، ۱۳۶۰، ص ۱۸۵).
۷. نبى اكرم (ص) فرمود: «از شقاوت و سنگدلى، خشكى چشم، قساوت قلب، شدت حرص در راه دنيا و اصرار به گناه است.» (حرعاملى، ۱۳۶۴، ص ۳۲۳).
۸. امام على -عليه السلام- : «من يأمل أن يعيش غدا فانه يأمل ان يعيش ابدًا يقسوا قلبه و يرغب فى دنياه» (محمدي رى شهرى، ۱۳۷۷، ص ۵۰۴).
۹. رسول الله -صلى الله عليه و آله و سلم- : «من ترك ثلاث جمع تهاونا بها طبع الله على قلبه» (همان).
۱۰. رسول الله -صلى الله عليه و آله و سلم- : «ثلاثة يقسين القلب: استماع اللهو، و طلب الصيد و اتيان باب السلطان» (همان).
۱۱. يکى از روايان از امام صادق -عليه السلام- روايت مى کند که فرمودند: «هر گاه خداوند بنده اى را در اصل خلقت کافر آفريده باشد، او از دنيا نخواهد رفت، مگر اينکه همه کارهاى زشت را در نظر او زيبا جلوه مى دهد و او هم به آنها نزديک مى گردد، او مبتلا به تکبر و خودخواهى مى شود و ظلم و ستم مى کند و در نتيجه، دلش قساوت پيدا مى نمايد، اخلاقش فاسد مى شود، چهره اش زشت مى گردد، فحش مى دهد، بى حيايى مى کند و عصمت و عفت را از دست مى هد. هر گاه به اين صفات زشت گرفتار شد، پرده هايش پاره مى گردد، مرتکب گناه مى شود و به هر فسادی خود را آلوده مى کند، از اطاعت خداوند دست بر مى دارد و با مردم دشمنى مى نمايد، شما از خداوند عافيت بخواهيد و حفظ دين خود را از او طلب کنيد» (عطاردى، ۱۳۷۸، ص ۶۷۳).
۱۲. امام على -عليه السلام- : «محادثة النساء تدعو إلى البلاء و تزيغ القلوب» (محمدي رى شهرى، ۱۳۷۷، ص ۵۰۴).
۱. امام رضا -عليه السلام- : «و يسىء الخلق و يورث القسوة للقلب و قلّة الرأفة و الرحمة و لا يؤمن ان يقتل ولده و والده؛ خون خوردن آدمى را بدخلق مى کند، قساوت قلب مى آورد، عطوفت و مهربانى را کم مى کند تا جابى که خونخوار چنان خطرناک و ناامن مى شود که ممکن است فرزند خود را بکشد يا دستش به خون پدر آلوده گردد» (فلسفى، ۱۳۶۸، ص ۳۹۹).
۲. رسول الله -صلى الله عليه و آله و سلم- فرمود: «من أكل اللحم اربعين صباحا قسا قلبه؛ هر کس چهل روز گوشت بخورد، قلبش سخت مى گردد» (مجلسى، ۱۴۰۳، ج ۶۲، ص ۲۹۴).
۳. رسول الله -صلى الله عليه و آله و سلم- : شارب الخمر ملعون، شارب الخمر كعبده الاوثان، يحشر يوم القيامة مع فرعون و هامان؛ شرابخوار ملعون است، شرابخوار مانند بت پرست است، روز قيامت با فرعون و هامان محشور مى گردد» (همان، ج ۷۹، ص ۱۴۱).
۴. و قال تفرغوا من هموم الدنيا ما استطعتم فإنه من كانت الدنيا همته قسى قلبه... (ديلمى، ۱۳۷۶، ص ۷۲).

۵. امام صادق -علیه السلام- : «انها کم ان تطرحوا التراب علی ذوی ارحا مکم فان ذلک یورث القسوة فی القلب و من قسی قلبه بعد عن ربه؛ شما را از خاک ریختن بر گور خویشاوندان و بستگانتان نهی می‌کند، زیرا این عمل باعث سنگدلی است و کسی که دچار قساوت قلب شد، از خدای خود فاصله گرفته و دور شده است» (محمّدی ری شهری، ۱۳۷۷، ص ۵۰۴).

۶. امام علی -علیه السلام- : «النظر الی البخیل یقسی القلب؛ نگاه کردن به شخص بخیل دل را سخت می‌گرداند» (همان).

۷. در کتاب مصباح الشریعه، (۱۳۷۷، ص ۴۰۹) آمده است: «از اهل عجب و ریا دوری کنید، چرا که مجالست و مصاحبت این جماعت موجب قساوت قلب است و نیز احتمال سرایت دارد که شما را از صفت تواضع و فروتنی به صفت کبر و خودبینی منتقل کند».

۱. امام صادق -علیه السلام- فرمود که خداوند به حضرت داوود -علیه السلام- فرمود: «ای پسر آدم! چگونه به درستی سخن می‌گویی و

دیگران را هدایت توانی کرد و حال آنکه بر بدی‌ها فائق نشده‌ای؟ ای پسر آدم! صبح می‌کنی، در حالی که قلبت قساوت دارد و عظمت

پروردگار را فراموش کرده‌ای. اگر به عظمت خداوند عارف و دانا بودی، همیشه از او خائف و ترسان می‌بودی و به وعده‌های او (به رحمت و

بهشت) امیدوار بودی. پس وای بر تو ای پسر آدم! چگونه به یاد لحد و تنهایی در آن نیستی» (دیلمی، ۱۳۴۹، ص ۱۹۳).

۲. خداوند متعال می‌فرماید: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ...» (احزاب، ۴). تمامی افراد بشر یک قلب بیشتر ندارند و آن قلب، مانند

ظرفی می‌باشد و بلکه واقعاً ظرف است: «إن هذه القلوب اوعية...» (حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۶۹؛ آمدی، ۱۳۸۰، ص ۳۲۱). اگر آن ظرف را پر از

ایمان قرار دادی، مسلماً پر از ظلمت شرک و کفر نخواهد شد و اگر ظرف قلب مملو از محبت خدا و اولیای او گردید، بدون شک محبت

دشمن خدا و اولیایش در آن قلب جای نخواهد داشت. بنابراین، قلوب قاسی که دائم با حق در ستیزند، با مصادیق واقعی حق نیز انس و الفتی

ندارند.

۳. قلب قاسی از آنجا که در مقابل حق خشوع، تأثر و انعطاف ندارد، از عبودیت خارج است. در نتیجه، از مناهای الهی متأثر نمی‌شود و با

بی‌باکی مرتکب گناه و فسق می‌شود و به همین مناسبت در آیه شریفه در ردیف جمله «...فَقَسَّتْ قُلُوبُهُمْ»، جمله «وَ كَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ» (حدید،

۱۶) را آورد.

۴. «...وَلَكِنْ قَسَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام، ۴۳).

۵. «فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِنْ قَسَّتْ قُلُوبُهُمْ...» (همان).

۶. «... وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ...» (مائده، ۱۳).

۷. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «... لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَىٰ وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَرِهُونَ» (توبه، ۵۴). اگر چنین فردی به درمان

خود نپردازد، به مرتبه‌ای پست‌تر هبوط می‌کند و آن حالت تنفر و اشمئزاز از ذکر خدا و اولیاء می‌باشد: «وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ

الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (زمر، ۴۵).

۸. قال رسول الله -صلی الله علیه و آله- : «لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله فإن کثرة کلام بغیر ذکر الله قسوا القلب، إن ابعث الناس من الله القلب

القاسی» (محدث عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲، ص ۱۹۴؛ بسطامی، ۱۳۸۴، ص ۴۴).

۹. قال رسول الله -صلی الله علیه و آله- : «الا خبرکم بأبعدم منی شها؟ قالوا بلی یا رسول الله، قال الفاحش المتفحش البذیء البخیل المختال

الحقود الحسود القاسی القلب البعید من کلّ خیر یرجى غیر المؤمن من کلّ شرّ یتقى» (محدث عاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۳۴۱؛ شیخ کلینی،

بی‌تا، ج ۲، ص ۲۹۱).

۱۰. قال النبي -صلى الله عليه وآله-: «الطلبوا الحوائج الى ذى الرحمة من امتى ترزقوا و تنتجوا فإن الله عزوجل يقول رحمتى فى ذى الرحمة من عبادى و لا تطلبوا الحوائج عند القاسية قلوبهم فلا ترزقوا و لا تنتجوا فإن الله تعالى يقول إن سخطى فيهم» (ديلمى، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۸۵).

۱. امام صادق -عليه السلام-: «إن الله عزوجل لا يستجيب دعاء بظهر قلب قاس» (شيخ كلينى، بى تا، ج ۲، ص ۴۷۴).

۲. اميرالمؤمنين، على -عليه السلام-: «ما جفت الدموع الا لقسوة القلب و ما قست القلوب الا لكثرة الذنوب» (مجلسى، ۱۴۰۳ق، ج ۷۰، ص ۳۵۴).

۳. از دعای امام سجاد -عليه السلام- است: «...و نهني لذكرک فى اوقات الغفلة... آگاهی ده من را برای یادت در ساعت های ناآگاهی و قرار ده من را از آنهایی که همیشه از تو آگاه و به یاد توست و پیمان بندگی تو را نمی شکند و ناآگاه از شکر تو نیست» (صحیفه سجاده، دعای بیستم، مکارم اخلاق).

۴. خداوند متعال می فرماید: «قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شوری، ۲۳). استاد مطهری -رحمة الله- در این باره می فرماید: محبت به سوی مشابَهت و مشاکلت می راند و قدرت آن سبب می شود که محب به شکل محبوب درآید. محبت مانند سیم برق است که از وجود محبوب به محب وصل گردد و صفات محبوب را به وی منتقل کند (مطهری، ۱۳۸۶، ص ۶۵).

۵. خداوند متعال می فرماید: اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ» (زمر، ۲۳).

۶. در کتاب طرائف الحكم آمده است: «فاسرعوا إلى بيوتكم المظلمة فأثيروا فيها، كذلك فاسرعوا إلى قلوبكم القاسية بالحكمة قبل أن تترن عليها الخطايا فتكون أقسى من الحجارة، كيف يطبق حمل الأثقال من لا يستعين على حملها؟ أم كيف تحطُّ أوزار من لا يستغفر الله منها؟ أم كيف تنقى ثياب من لا يغسلها؟ وكيف يبرء من الخطايا من لا يكفرها» (آشتیانی و شاگردان، ۱۳۶۲، ص ۳۲۰).

۱. اميرالمؤمنين -عليه السلام- در نامه ای به محمد ابن ابی بکر می نویسد: «ای بندگان خدا! از مرگ و نزدیکی اش بهراسید و آماده باشید که به گونه ای عجیب سر می رسد... اگر بایستید شما را می گیرد و اگر از آن فرار کنید، به شما می رسد. مرگ از سایه به شما نزدیک تر است؛ چه اینکه بر پیشانی شما بسته شده و پرونده دنیا پشت سرتان پیچیده می گردد. پس بترسید از آتشی که عمقش ناپیدا و حرارتش شدید و شکنجه اش گونه به گونه است. جهنمی که در آن رحمتی نیست و کسی به فریادها گوش نمی دهد و اندوهش زوده نمی گردد...» (نهج البلاغه، نامه ۲۷، ص ۵۱۱).

۲. امام صادق -عليه السلام- درباره وظایف هر بنده ای نسبت به خدا و فایده اقرار به خطاها و گناهان می فرماید: «انما هي المدحة ثم التناء ثم الإقرار بالذنب ثم المسئلة إنه والله ما خرج عبد من الذنب الا بالاقرار» (غفاری ساروی، ۱۳۷۵، ص ۲۹۶). اگر گناه به عنوان سببی از اسباب قساوت قلب شمرده می شود، اقرار و اعتراف به گناهان در درگاه الهی خود موجب زائل شدن این رذیله می گردد.

۳. حضرت علی ابن موسی الرضا -عليه السلام- در جواب مسائل محمد بن سنان می نویسد: «... و نیز در حج است از برای جمیع خلائق از منافع و سؤال کردن از خدا و ترسیدن از او و ترک قساوت قلب و سختی نفس و فراموش نکردن ذکر و انقطاع امید و آرزو کردن و نیز در حج است تازه کردن حقوق و منع کردن نفس از فساد» (عیون اخبار الرضا (ع)، بى تا، ص ۳۲۲).

۴. امام باقر - علیه السلام - می فرماید: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: هر کس به آفت قساوت قلب مبتلا شود و یا از مبتلا شدن به آن کراهت داشته باشد، پس نزد یتیمی رود و به او ملاحظت نماید و دست محبت بر سرش بکشد تا به اذن خدا قلبش نرم گردد؛ چه اینکه برای یتیم حقی است که باید ادا شود» و در حدیث دیگر آمده است: «یتیم را بر سر سفره خود بنشانند و نوازش کند که اگر چنین کرد به اذن خدا قلبش آماده و نرم می گردد» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۵، ص ۵).
۵. رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - : «لما شکا الیه رجل قساوة قلبه إذا اردت أن یلین قلبک فأطعم المسکین و امسح رأس الیتیم» (محمدی ری شهری، ۱۳۷۷، ص ۵۰۱۲).
۶. رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - : «من احب ان یرق قلبه فلید من اکل البلس یعنی التین» (قمی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۴۴).
۷. رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - : «... بیاض القلب فی أربع خصال: فی عیادة المریض و اتباع الجنائز و شراء اکفان الموتی و دفع القرض» (همان، ص ۳۴۵).

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه (۱۳۸۱)، ترجمه محمد دشتی، چاپ شانزدهم، بی جا: مؤسسه انتشارات میراث ماندگار.
۳. آشتیانی، احمد و شاگردان (۱۳۹۲)، طرائف الحکم یا اندرزهای ممتاز، چاپ سوم، تهران: کتابخانه صدوق.
۴. آمدی (۱۳۸۰)، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، چاپ چهارم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۵. ابن منظور (۱۴۰۸ق/۱۹۸۷م)، لسان العرب المحیط، الجزء الخامس، الطبعة الاولى، بیروت: دار الجیل، دار لسان العرب.
۶. احسان بخش، صادق (۱۳۷۷)، آثار الصادقین، ج ۱، چاپ دوم، بی جا: روابط عمومی ستاد برگزاری نماز جمعه.
۷. بسطامی، علی بن طیفور (۱۳۸۴)، منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح فی مقدمه ۲، چاپ ششم، تهران: انتشارات حکمت.
۸. حرّ عاملی (۱۳۶۴)، جهاد النفس و سائل الشیعه، ترجمه علی صحت، چاپ اول، تهران: انتشارات ناس.
۹. حرانی، ابی شعبه (۱۴۰۴ق)، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۹)، تفسیر تسنیم، ج ۲، چاپ دوم، قم: مرکز نشر اسراء.
۱۱. خسروی، غلامرضا (۱۳۶۹)، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن (راغب اصفهانی) با تفسیر لغوی و ادبی قرآن، چاپ اول، تهران: انتشارات مرتضوی.
۱۲. خمینی، روح الله (۱۳۸۰)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، چاپ پنجم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. دوانی، علی (۱۳۷۸)، مهدی موعود (ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار)، چاپ بیست و هشتم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۴. دیلمی، حسن (۱۴۱۲ق)، ارشاد القلوب الی الصواب، ج ۱، چاپ اول، قم: شریف رضی.
۱۵. _____ (۱۳۴۹)، ارشاد القلوب، ترجمه هدایت الله مسترحمی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات مصطفوی.
۱۶. _____ (۱۳۷۶)، ارشاد القلوب، ترجمه طباطبایی، چاپ پنجم، قم: جامعه مدرسین.

۱۷. راغب اصفهانی (بی تا)، معجم مفردات الفاظ القرآن، الطبعة الاولى، محقق ندیم مرعشلی و عنیت نبیره، بی جا: المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفرية.
۱۸. طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷ق)، تفسیر المیزان، ج ۷، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۲۰. طریحی، فخرالدین (۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م)، مجمع البحرین، الجزء الثاني تحقیق احمد الحسینی، الطبعة الثانية، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۲۱. طبیب، عبدالحسین (۱۳۷۸)، اطیب البیان فی التفسیر القرآن، ج ۱۲، چاپ دوم، تهران: انتشارات اسلام.
۲۲. عطاردی، عزیزالله (۱۳۷۸)، ایمان و کفر (ترجمه الایمان و الکفر بحالانوار)، ج ۲، چاپ اول، بی جا: انتشارات عطارد.
۲۳. عیون اخبارالرضا(ع) (بی تا)، ج ۲، ترجمه محمدتقی آقا نجفی اصفهانی، چاپ اول، تهران: انتشارات علمیه اسلامی.
۲۴. غفاری ساروی، حسین (۱۳۷۵)، آیین بندگی و نیایش (ترجمه داعی)، چاپ اول، قم: بنیاد معارف اسلامی.
۲۵. الفراهیدی، ابی عبد الرحمن الخلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، العین، ج ۲، الطبعة الثانية، قم: تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، مؤسسه دار الهجرة.
۲۶. فلسفی، محمد تقی (۱۳۶۸)، الحدیث-روایات تربیتی، ج ۳، چاپ مکرر، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۷. قرشی، علی اکبر (بی تا)، قاموس قرآن، ج ۶، چاپ اول، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۸. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا (۱۳۶۸)، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۳، چاپ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۲۹. قمی، عباس (۱۴۱۴ق)، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، ج ۷، الطبعة الاولى، انتشارات دارالأسوه للطباعة و النشر.
۳۰. الكلینی الرازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب (بی تا)، اصول کافی، ج ۱ و ۲، ترجمه و شرح جواد مصطفوی، تهران: انتشارات علمیه اسلامی.
۳۱. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار لدرر اخبارالائمة الاطهار، الطبعة الثالثة، دار احیاء التراث العربی.
۳۲. محدث عاملی (۱۴۰۹ق)، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، چاپ اول، قم: آل بیت.
۳۳. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۷۷)، میزان الحکمة، ج ۱۰، ترجمه حمیدرضا شیخی، چاپ اول، قم: دارالحدیث.
۳۴. مصباح الشریعة (۱۳۶۰)، ترجمه حسن مصطفوی، چاپ اول، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
۳۵. مصباح الشریعة (۱۳۷۷)، ترجمه عبدالرزاق گیلانی، چاپ اول، تهران: پیام حق.
۳۶. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۳)، اخلاق در قرآن، ج ۱، چاپ نهم، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
۳۷. المصطفوی، حسن (۱۳۶۸)، تحقیق فی کلمات القرآن الکریم یبحث عن الاصل الواحد فی کل کلمة من القرآن و تطبیقة علی موارد استعمالها، ج ۹، الطبعة الاولى، بی جا: وزارت الثقافة و الارشاد الاسلامی دائرة العامة مراكز و العلاقات الثقافیة.
۳۸. مطهری، مرتضی (۱۳۸۶)، جاذبه و دافعه امام علی (علیه السلام)، چاپ ۵۷، تهران: انتشارات صدرا.
۳۹. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۷۳)، تفسیر نمونه، ج ۱۹، چاپ دوازدهم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.